

تفسیر سوره

حشر



سیمای سوره حشر

این سوره بیست و چهار آیه دارد و در مدینه نازل شده است.

به مناسب کلمه‌ی «حشر» که در آیه دوم آمده، آن را «حشر» نامگذاری کرده‌اند. البته مراد از آن، حشر در قیامت نیست، بلکه اجتماع مردم برای کوچ کردن است.

آغاز و انجام این سوره درباره تسبیح همه موجودات هستی برای خداوند است و محتوای آن بیشتر درباره همکاری منافقان با یهودیان مدینه برای توطئه علیه مسلمانان است که قرآن می‌فرماید: نقشه‌های آنان به جایی نمی‌رسد و جز خواری و شکست چیزی برای آنها بدنیال ندارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان.

﴿۱﴾ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ أَعَزِيزٌ أَلْحَكِيمٌ

آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است برای خدا تسبیح کنند (و خدا را به پاکی می‌ستایند) و اوست عزیز حکیم.

نکته‌ها:

- در قرآن، حدود ۸۵ بار واژه «تسبیح» بکار رفته است. در نماز نیز در حالات مختلف رکوع، سجود و قیام، موضوع تسبیح خدا به طور برجسته به چشم می‌خورد.
- تسبیح در لغت، به معنای شنا و حرکت تن در آب و هوا است و در اصطلاح، منزه دانستن خداوند از عیوبها و سرعت در عبادت اوست.
- خداوند دارای دو نوع صفات است: ثبوتیه و سلبیه؛ ثبوتیه، کمالات خدا را بیان می‌کند، مثل علم و قدرت، اما سلبیه، خداوند را از هرگونه عجز و جهل و نیاز منزه می‌داند. تسبیح، نسبت به صفات سلبیه است و حمد، نسبت به صفات ثبوتیه.
- در مواردی از قرآن و نماز، تسبیح و حمد الهی در کنار هم آمده‌اند. «یسبیح بحمده»^(۱)، «سبحان ربی الاعلی و بحمده» و این جمع میان صفات ثبوتیه و سلبیه است، به این معنا که گوینده، هم خداوند را از هر عیوب دور می‌داند و هم به خاطر دریافت الطاف الهی، او را ستایش می‌کند.

تسبیح موجودات

بعضی گفته‌اند مراد از تسبیح موجودات، تسبیح تکوینی است نه تشریعی، یعنی همه‌ی موجودات به زبان حال، نه زبان قال، خدا را تسبیح و تنزیه می‌کنند، زیرا آفرینش هر موجودی، دلیل بر علم و حکمت و قدرت خداوند و منزه بودن او از هر گونه جهل و لغو و عجز است. پس نیازی نیست که موجودات، به زبان تسبیح بگویند، بلکه وجودشان، تسبیح خداوند است.

اما به نظر می‌رسد مراد قرآن از تسبیح موجودات، تسبیح با زبان باشد، زیرا: اگر آفرینش حکیمانه موجودات نشانه تسبیح باشد، ما این نشانه را می‌فهمیم در حالی که خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: شما تسبیح موجودات را نمی‌فهمید. «لا تفهون تسبیحهم»^(۱)

اگر آفرینش موجودات نشانه تسبیح باشد، این نشانه زمان خاصی ندارد، در حالی که در بعضی آیات، تسبیح موجودات، در زمان خاص مطرح شده است. «العشی و الاشراق»^(۲) اگر آفرینش موجودات نشانه تسبیح باشد آفرینش کل هستی نشان است نه بعضی، در حالی که قرآن گاهی نام بعضی از پدیده‌ها را می‌برد مانند غرّش رعد. «یسبیح الرّعد بحمدہ»^(۳) اگر آفرینش، نشانه تسبیح بود، مثل ساختمان زیبا که مهندس و معمار خود را ستایش می‌کند، پس چرا می‌فرماید: «کل قد علم صلاته و تسبیحه»^(۴) موجودات به نماز و تسبیح خود علم دارند و این امر از روی درک و شعور است نه تکوینی و ناآگاهانه. اگر تسبیح، تکوینی است، پس چرا کوه‌ها، فقط با حضرت داود تسبیح می‌گفتند، بلکه باید بدون آن حضرت نیز تسبیح داشته باشند. «اٰتَا سَخْرَنَا الْجَبَالَ مَعَهُ يَسْبِّحُنَّ بِالْعَشِيِّ وَالْأَشْرَاقِ»^(۵)

■ تسبیح خداوند، از موجودات هستی قطع نمی‌شود. در بعضی سوره‌ها به صورت فعل ماضی آمده است: «سَبَّحَ» و در بعضی فعل مضارع. «يَسْبِّحَ»

۱. اسراء، ۴۴.
۲. ص، ۱۸.
۳. رعد، ۱۳.
۴. نور، ۴۱.
۵. ص، ۱۸.

پیام‌ها:

- ۱- موجودات آسمان‌ها و زمین، نوعی شعور و درک دارند. «سبّح لَهُ»
- ۲- اگر بعضی انسان‌ها اهل تسبیح نیستند، در عوض، تمام هستی تسبیح‌گوی خدا هستند. «سبّح لَهُ...»
- ۳- عزّت و حکمت الهی است که همه را به تسبیح و ادار می‌کند. «سبّح لَهُ... و هو العزيز الحكيم»
- ۴- گرچه قدرت، در افراد عادی مایه از دست دادن تعادل است، ولی خداوند هم قدرت دارد و هم همه کارهایش حکیمانه است. «العزيز الحكيم»

﴿۲﴾ هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلٍ
الْحَشْرِ مَا ظَنَنتُمْ أَن يَخْرُجُوا وَظَنَنُوا أَنَّهُمْ مَانِعُهُمْ حُصُونُهُمْ
مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَدْ فِي قُلُوبِهِمْ
الرُّغْبَةُ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَرُوا يَا
أُولَئِكَ الْأَبْصَارِ

اوست آن که کسانی از اهل کتاب را که کفر ورزیدند برای اولین بار از خانه‌هایشان بیرون راند، با آنکه شما گمان نداشتید که آنان (با داشتن آن همه قدرت، به آسانی) بیرون روند و خودشان گمان می‌کردند که قلعه‌ها و حصارهایشان آنان را از قهر خدا مانع خواهد شد، اما قهر خدا از راهی که گمان نمی‌کردند بر آنان وارد شد و در دل‌هایشان ترس و وحشت افکند (به گونه‌ای که) خانه‌های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان خراب می‌کردند، پس ای صاحبان بصیرت عبرت بگیرید.

نکته‌ها:

- سه قبیله از یهودیان به نام‌های بنی‌نضیر، بنی‌قریظه و بنی‌قینقاع به مدینه هجرت کرده و

در آن جا ساکن شدند و با پیامبر اکرم ﷺ پیمان عدم تعرض بستند، اما بعد از جنگ احمد گروهی از آنان با مشرکان مکه علیه مسلمانان توطئه کردند، پیامبر آگاه گردید و با آنان برخورد کرد، یکی از بزرگان آنان به نام کعب بن اشرف کشته و میان یهودیان تزلزل ایجاد شد و به قلعه‌ای پناهنده شدند. مسلمانان با دستور پیامبر قلعه را محاصره کردند. بعد از چند روز محاصره و جنگ، یهودیان پذیرفتند که از مدینه خارج شوند. آنها آن مقدار که توانستند اموالشان را با خود برند و آن مقدار که نتوانستند هنگام رفتن، خانه‌های خود را تخریب نمودند تا به دست مسلمانان نیفتند.^(۱)

■ کلمه «حشر» به معنای جمع کردن و بیرون راندن از محل سکونت است.

■ ترس در دل دشمن، به عنوان یکی از امدادهای الهی شمرده شده است. «قذف فی قلوبهم الرعب»، «سالق فی قلوب الّذین کفروا الرعب»^(۲) «سنلق فی قلوب الّذین کفروا الرعب»^(۳) آری، ترس سبب فرار دشمن و پیروزی مسلمین بدون خونریزی می‌شود. در حدیث می‌خوانیم: سه لشکر برای یاری حضرت مهدی طیلله می‌آیند، فرشتگان، مؤمنان و رعاب.^(۴)

■ تاریخ، گذرگاه است نه توقفگاه. «فاعتبروا» از واژه «عبر» به معنای عبور کردن از ظاهر و رسیدن به باطن است. کلمه «عبارت» به معنای عبور از لفظ و رسیدن به معناست و «تعییر خواب»، عبور از ظاهر رؤیا به باطن آن است.

■ اندیشه کردن و عبرت گرفتن یک عبادت است، چنانکه در روایات می‌خوانیم: «کان اکثر عبادة ابی ذر التفکر و الاعتبار»^(۵)، بیشترین عبادت ابوذر، اندیشیدن و عبرت آموختن بود.

■ نه مهر الهی در انحصر محاسبات ما است، «یرزقه من حیث لا یحتسب»^(۶) و نه قهر او. «فاتاهم اللّه من حیث لم یحتسبوا»

■ خداوند در دل‌ها تصرف می‌کند. گاهی آرامش نازل می‌کند: «انزل السکينة فی قلوب

۱. تفسیر نمونه.

۲. افال، ۱۲.

۳. آل عمران، ۱۵۱.

۴. تفسیر نمونه از اثبات الهدی، ج ۷، ص ۱۲۴.

۵. خصال صدوق.

۶. طلاق، ۳.

الْمُؤْمِنِينَ^(۱) وَ گَاهِي ترس می افکند. ﴿قَذْفٌ فِي قُلُوبِهِمُ الرَّعْب﴾

پیام‌ها:

- ۱- قهر خداوند نسبت به کفار، حکیمانه و به خاطر پیمان شکنی یهودیان است.
﴿الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ﴾
- ۲- نشانه عزّت خداوند، تار و مار شدن یهودیان پیمان شکن و توطئه‌گر است.
﴿الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ﴾
- ۳- تمام پیروزی‌ها از اوست. **﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾**
- ۴- حساب اهل کتاب از حساب توطئه‌گران جداست. **﴿الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ﴾**
- ۵- تبعید از وطن، یکی از عذاب‌های الهی است. **﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ... مِنْ دِيَارِهِم﴾**
- ۶- قهر الهی می‌تواند در اولین مرحله قلع و قمع کند. **﴿لَا أَولُ الْحَشْر﴾**
- ۷- قدرت هیچ کس و گروهی را پایدار ندانید. **﴿مَا ظَنَنْتُمْ إِنْ يَخْرُجُوا﴾**
- ۸- محاسبات کفار، همیشه واقع‌بینانه نیست. **﴿ظَنُوا أَنَّهُمْ مَانِعُهُمْ حَصْوَنَهُم﴾**
- ۹- کیفر کسی که از تعهدات و پیمان‌های اجتماعی خارج می‌شود، آن است که از وطن خارج شود. **﴿إِنْ يَخْرُجُوا...﴾**
- ۱۰- در جنگ و جهاد، تمام محاسبات نباید بر اساس تجهیزات و امکانات مادی باشد. **﴿فَاتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حِيثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا﴾**
- ۱۱- تخریب ساختمان‌های دشمن، در مواردی جایز است. **﴿يَخْرُبُونَ بِيَوْتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَ أَيْدِيَ الْمُؤْمِنِينَ﴾**
- ۱۲- آنجا که اراده خدا باشد، دوست و دشمن دست به یک کار می‌زنند. **﴿يَخْرُبُونَ بِيَوْتَهُمْ وَ أَيْدِيَ الْمُؤْمِنِينَ﴾**
- ۱۳- خداوند هم سبب ساز است و هم سبب سوز، ترس را سبب قرار می‌دهد و دژها را از سببیت می‌اندازد. **﴿قَذْفٌ فِي قُلُوبِهِمُ الرَّعْب﴾**

۱۴- مطالعه تاریخ، سرگرمی نیست، وسیله عبرت است. «فاعتبروا...»

۱۵- استفاده از تاریخ، بصیرت می خواهد. «فاعتبروا یا اولی الابصار»

﴿۳﴾ وَلَوْلَا أَن كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ أَنَّارٌ

و اگر این نبود که خداوند، بیرون شدن از خانمان را بر آنان نوشته بود، همانا آنان را در دنیا عذاب می کرد و البته در آخرت عذاب آتش دارند.

﴿۴﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُواْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ

الْعِقَابِ

این کیفر به خاطر آن است که آنان با خدا و رسولش دشمنی کردند و هر کس با خدادشمنی کند پس (بداند که) عقاب خداوند سخت است.

نکته‌ها:

- «جلاء» ترک دیار و وطن به خاطر گرفتاری و بلاست.
- «شاقوا» از «شق» به معنای ایجاد شکاف و جدایی و جبهه‌گیری و دشمنی است.
- در سوره مجادله آیه ۲۱ فرمود: «کتب اللَّهُ لاغلَّنَ انا و رسلي» و در این آیه می فرماید: «کتب اللَّهُ علَيْهِمُ الْجَلَاءَ» یعنی هم پیروزی وهم جلای وطن با اراده الهی است.
- مشابه آیه ۴، در سوره انفال آیه سیزدهم که درباره جنگ بدر آمده است.
- «شديد العقاب» بودن منافاتی با «ارحم الرّاحمین» بودن خداوند ندارد زیرا هر کدام در جای خود است، در دعای افتتاح می خوانیم: «و ایقت ائک ارحم الرّاحمین فی موضع العفو و الرّحمة و اشدّ المعقّبین فی موضع النّکال و النّقمة»

پیام‌ها:

- ۱- حداقل کیفر پیمان شکنی، تبعید و جلای وطن است. (بنی نصیر به خاطر

توطئه و خیانت مستحق کیفر سخت بودند ولی آن حکم به تبعید شدنشان تبدیل شد). «لولا ان کتب الله علیهم الجلاء لعذبهم فی الدنیا»

۲- ستیزه جوئی، سبب قهر الهی و تبعید بنی نصیر شد نه یهودی بودن آنان. (ذلك باهُم شاقُوا الله)

۳- خداوند عادل است و کیفرهای او بر اساس عملکرد انسان و عادلانه است.

«ذلك باهُم شاقُوا الله»

۴- جبهه‌گیری در برابر رهبر آسمانی، در واقع جبهه‌گیری در برابر خداست. (در ابتدای آیه، جبهه‌گیری در برابر خدا و رسول است ولی پایان آن، جبهه‌گیری در برابر خداوند مطرح شده است). «شاقُوا الله و رسوله... يشاق الله»

﴿۵﴾ مَا قَطَعْتُم مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أَصْوَلِهَا فَبِإِذْنِ اللهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ

آنچه از درخت خرما قطع کردید یا آن را ایستاده بر پای خود واگذاشتید، همه به خواست و فرمان خداوند بود و (خداوند می‌خواست) فاسقان را خوار گرداند.

نکته‌ها:

■ به گفته راغب در مفردات، کلمه «لینه» به معنای نرمی است و به درخت خرما نیز که میوه‌ای نرم دارد، گفته می‌شود.

■ اسلام، رزمندگان را از مسموم کردن آب و قطع درختان منع می‌نماید ولی گاهی به دلیل مزاحمت درخت برای حرکت رزمندگان و یا برای ضربه زدن به روحیه کافران پیمان شکن، فرمان قطع درخت صادر می‌شود. شاید آیه پاسخی به تردید مسلمانان در صحبت عمل خویش یا اشکال یهود نسبت به قطع درختان باشد که قرآن می‌فرماید: این فرمان، از طرف خدا بود.

پیام‌ها:

- ۱- در جبهه جنگ، تمام حرکات باید زیر نظر فرمانده باشد. «ما قطعتم... فبادن الله»
- ۲- در شرایطی، تخریب منازل و قطع اشجار لازم است. «یخربون بیوهم... قطعتم...»
- ۳- قطع کردن یا نکردن درختان، حدودی دارد که باید با جواز الهی انجام گیرد.
«ما قطعتم... او ترکتم... فبادن الله»
- ۴- فسق انسان، در هدر رفتن اموال او اثر دارد. «قطعتم... الفاسقین»
- ۵- کارهای ایدایی در جبهه مانعی ندارد. «لیخزی الفاسقین»

﴿۶﴾ وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ حَيْلٍ وَلَا
رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسْلِطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ

و آنچه را خداوند از (اموال) آنان به رسولش باز گرداند (شما برای آن زحمتی نکشیده‌اند)، نه اسبی بر آن تاختید و نه شتری راندید، بلکه خداوند، پیامبران خود را بر هر که بخواهد مسلط می‌سازد و خداوند بر هر چیز قادر است.

نکته‌ها:

- «أفاء» از «فیئ» به معنای بازگشت است و مقصود، اموال و غنایمی است که بدون جنگ و خونریزی، در اختیار رهبر مسلمین قرار می‌گیرد. شاید دلیل آنکه به آن «فیئ» گویند، این باشد که اموال به صاحب اصلی خود که اولیای الهی هستند برمی‌گردد، زیرا خداوند تمام مواهب جهان را برای مؤمنان و پیش از آنان، برای پیامبران آفریده است و دیگران گرچه به صورت شرعی یا عرفی مالکند، ولی مالک اصلی، آن بزرگواران هستند.
- «اوْجَفْتُمْ» به معنای تاختن با اسب و شتر است. «حَيْلٍ» یعنی اسب و «رِكَابٍ» یعنی شتر.
- اموالی که در اختیار مسلمانان قرار می‌گیرد، چند نوع است:
الف. اموالی که در جبهه از طریق جنگ به دست می‌آید، که غنیمت نام دارد و مجاهدان مالک آن می‌شوند ولی باید خمس آن را بدهند.

ب. اموالی که بدون درگیری و حمله بدست می‌آید، که نام آن فیئ است و در این آیه حکم آن بیان شده است.

ج. اموالی مثل زمین‌های موات، کوهها، رودخانه‌ها و نیزارها که نامش انفال است و در اول سوره انفال حکم آن آمده است.

■ بر اساس این آیه، اموالی که بدون تاخت و تاز نصیب مسلمین می‌شود در اختیار پیامبر است، نه مجاهدان و پیامبر طبق صلاحیت خود که در آیه بعد می‌گوید، میان گروه‌هایی تقسیم می‌فرماید.

■ دستورات اسلام حکیمانه است، در آنجا که با شرکت در جبهه چیزی بدست آید، مالک می‌شوند ولی در مواردی که زحمت‌نکشیده مالی حاصل شود، مربوط به رهبر آسمانی است.

پیام‌ها:

۱- قانون «فیئ» مربوط به تمام انبیا بوده است. **﴿رسوله... رسله﴾**

۲- در مسائل مالی، حتی پیامبر اکرم ﷺ بدون اذن خدا دست به تصرف نمی‌زند.
﴿ما افاء اللہ علی رسوله﴾

۳- تمام پیروزی‌ها، از راه جنگ و جهاد نیست. **﴿فَا اوجفْتُمْ مِنْ خَيْلٍ وَ لَا رَكَابٌ﴾**

۴- سلطه اولیای خدا، چون به اراده و فرمان اوست، ارزشمند است. **﴿يَسِّلِطُ رَسُولُهُ عَلَى مَنْ يَشَاء﴾**

۵- آنجا که اراده الهی باشد، دژها و حصارها اثری ندارند. **﴿مَا نَعْتَهُمْ حَصَوْنَهُمْ... وَلَكُنَ اللَّهُ يَسِّلِطُ رَسُولَهُ عَلَى مَنْ يَشَاء﴾**

﴿۷﴾ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَى فَلِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنَى السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا ءَاتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَأَتَقْوُا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

آنچه را خداوند از اهل آبادی‌ها به رسولش بازگرداند، پس برای خدا و برای رسول و برای خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است تا (این اموال) تنها میان ثروتمندان شما در گرددش نباشد و آنچه پیامبر برای شما آورده بگیرید و آنچه شما را از آن بازداشتہ ترک کنید و از خدا پروا کنید، که خداوند، سخت کیفر است.

نکته‌ها:

- «دولت» به معنای گرددش و دست به دست کردن اموال است.
- در قرآن، چهار مرتبه به لزوم پشتیبانی اقتصادی از اهل بیت پیامبر ﷺ اشاره و به پرداخت بخشی از خمس، فیيء و دیگر درآمدها به آنان تأکید شده است: «و لذی القربی»^(۱)، «و لذی القربی»^(۲)، «و آت ذا القربی حقه»^(۳) و «فأت ذا القربی حقه»^(۴)
- در آیه چهارم این سوره برای کسانی که با پیامبر مخالفت می‌کنند، عبارت «شديد العقاب» آمده بود و در این آیه نیز برای افرادی که ممکن است به تقسیم فیء توسط پیامبر ایراد بگیرند، عبارت «شديد العقاب» آمده است.
- در این آیه، ابتدا حکم آمده، «فلله و للرسول و لذی...» سپس دلیل حکم، «کی لا یکون دولت...» و در پایان، توجه به احکام حکومتی پیامبر مطرح شده است.
- خداوند برای «ذی القربی» هم مقام معنوی را سفارش کرده «قل لا استئلكم عليه اجرًا إلا المودة في القربی»^(۵) و هم پشتوانه اقتصادی را. «ما افاء الله... لذی القربی»
- گرچه برای تقسیم فیء در این آیه شش مورد بیان شده ولی لازم نیست در تمام موارد به طور یکسان تقسیم شود.^(۶)
- فیء، به شخص رسول خدا ﷺ اختصاص ندارد بلکه برای موقعیت و مقام و جایگاه اوست و لذا بعد از پیامبر اسلام ﷺ در اختیار جانشینان بر حق او یعنی اهل بیت ﷺ است

۱. انفال، ۴۱.

۲. حشر، ۷.

۳. اسراء، ۲۶.

۴. روم، ۳۸.

۵. شوری، ۲۳.

۶. تفسیر احسان‌الحدیث.

و در زمان غیبت، در اختیار فقهای عادل بی هوی.

▣ هر کجا با تلاش زمندگان به غنایم رسیدیم، تنها خمس آن میان شش گروه تقسیم می‌شود، چنانکه در آیه ۴۱ سوره انفال آمده است، ولی هر کجا بدون زحمت چیزی بدست آید، تمامش میان آن شش گروه تقسیم می‌شود.

پیام‌ها:

۱- قوانین قرآن، کلی است، نه مخصوص به شأن نزول. (قانون فیئ مربوط به تمام مواردی است که کفار آن را رها کرده و رفته‌اند و مخصوص یهود بنی‌نضیر نیست. کلمه «ما» و «قری» نشان عمومیت است). «ما افاء اللہ علی رسوله من اهل القری»

۲- اموالِ کفار فراری در اختیار رهبر دینی است. «ما افاء اللہ علی رسوله»

۳- نظام اسلامی به پشتونه اقتصادی نیاز دارد که یکی از آنان فیئ و اموالی است که بدون جنگ، به خاطر فرار یا متارکه کفار نصیب مسلمانان می‌شود. «ما افاء اللہ علی رسوله...»

۴- رعایت ادب و شئون، در سخن لازم است. (ابتدا نام خدا، سپس رسول خدا و سپس دیگران). «اللہ وللرسول...»

۵- سهم خداوند، زیر نظر پیامبر در راه رضای خدا مصرف می‌شود. «فلله...»

۶- فقرزادایی، جزء برنامه‌های اصلی اسلام است. «و المساکین»

۷- اگر گردش ثروت در دست اغنیای مسلمانان ممنوع است، پس در دست کفار قطعاً مورد نهی است. «کی لا یکون دولۃ بین الاغنیاء...»

۸- برنامه‌ریزان اقتصادی در نظام اسلامی باید به تعدیل ثروت و عدم تمرکز آن در دست یک گروه خاص توجه داشته باشند. «کی لا یکون دولۃ بین الاغنیاء...»

۹- اطاعت از فرامین پیامبر واجب است زیرا پیامبر معصوم است، وگرنه به طور مطلق و بی‌چون و چرا دستوراتش واجب الاطاعه نبود. «ما اتاکم الرسول فخدوه...»

۱۰- سنت پیامبر، لازم الاجرا است. «ما اتاکم الرسول فخذوه»

۱۱- لازم نیست تمام دستورات در قرآن آمده باشد بلکه هر امر و نهی که در سخنان پیامبر آمده باشد باید اطاعت شود. «ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا»

۱۲- در انجام فرمان پیامبر، سرعت به خرج دهیم. «فخذوه... فانتهوا» (حرف فاء برای سرعت است).

۱۳- در مسائل مالی و تقسیم آن لغزشگاهی است که باید با تقوا از آن گذشت. «ما افاء اللہ و اتقوا اللہ»

۱۴- اطاعت بی چون و چرا از پیامبر، نمودی از تقوا است. «ما اتاکم الرسول فخذوه... و اتقوا اللہ»

۱۵- بی تقوایی کیفری شدید دارد. «و اتقوا اللہ انَّ اللّهَ شدید العقاب»

۱۶- یاد کیفر سخت، سبب تقوا است. «و اتقوا اللّه... شدید العقاب»

﴿۸﴾ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أَخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ
فَضْلًا مِّنَ اللّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ
الصَّادِقُونَ

(بخشی از فیئ) برای مهاجران فقیری است که از خانه‌ها و اموال خود بیرون رانده شدند و در پی فضل و رضوان الهی هستند و خدا و رسولش را یاری می‌کنند، آنان همان راستگویانند.

نکته‌ها:

■ این آیه به منزله شرح و تفسیری است برای مصارف شش گانه فیئ که از میان «مساکین» و «ابن السبیل» به سراغ آن گروه از فقرایی روید که امتیازاتی همچون هجرت در راه خدا و یاری رسول خدا را داشته باشند.

■ از میان فقراء، مهاجران تبعید شده‌ای که خالصانه حامی دین هستند، اولویت دارند.

پیام‌ها:

- ۱- گرچه افراد نیازمند، نظری به اموال ما ندارند، «بیتغون فضلاً من الله» ولی ما باید آنان را بهره‌مند سازیم. **﴿للقراء﴾**
- ۲- علاقه به وطن یک حق طبیعی و گرفتن این حق ظلم است. **﴿اخرجوا من دیارهم﴾**
- ۳- کسانی در ادعای دین‌داری صادقند که در عین فقر و آوارگی، حامی خدا و رسول باشند. **﴿للقراء... اخرجو... ينصرون الله... هم الصادقون﴾**
- ۴- کمالاتی قابل ستایش است که دائمی باشد. **﴿بیتغون... ينصرون﴾**
- ۵- دنیا همراه با آخرت ارزش دارد. **﴿فضلا... و رضواناً﴾**
- ۶- افراد مخلص، الطاف الهی را فضل او می‌دانند، نه حق خود. **﴿فضلاً من الله﴾**
- ۷- صداقت با عملکرد روشن می‌شود نه با شعار. **﴿ينصرون... الصادقون﴾**

﴿۹﴾ وَ الَّذِينَ تَبَوَّءُونَ الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَا جَرَ إِلَيْهِمْ وَ لَا يَحِدُّونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَ يُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

و کسانی که در دارالهجره (مدینه) و ایمان، قبل از مهاجران جای گرفتند و کسانی را که (از مکه) به سویشان هجرت نمودند دوست می‌دارند و در دل، نیازی به آنچه (از فیئ) به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند و اگرچه خود شدیداً در فقر هستند ولی مهاجران را بر خود مقدم می‌دارند و کسانی که از بخل نفس محافظت شوند، آنان همان رستگارانند.

نکته‌ها:

- ▣ «تبّوء» از «بواء» به معنای نزول در مکان است.^(۱) «خصاصه»، به فقری که سبب شکاف

۱. تفسیر مراغی.

زنگی شود گفته می‌شود و «یوق» از «وقايه» به معنی حفاظت و کنترل است، «شحّ» به معنای بخل همراه با حرص است.^(۱)

■ در کنار بهره‌مند کردن مهاجران از فیئ، خداوند به ستایش انصار و مردم مدینه می‌پردازد که آنان، هم خانه‌هایشان را برای مهاجران آماده کردند و هم ایمانشان را کامل نمودند که تمام دستورات را بدون دغدغه عمل نمایند.

■ در حدیث می‌خوانیم: امام جواد علیه السلام از اول شب تا صبح فقط یک دعا می‌کرد: «اللهم قن شحّ نفسي» خدایا مرا از بخل حفظ کن. «فقلتْ جعلتُ فداكَ ما سمعتَ تدعوا بغيرِ هذا، فقالَ علیه السلام فاي شئ اشدّ من الشحّ» گفتم: جانم فدایت، من جز یک دعا از شما نشنیدم. امام فرمود: چه چیزی خطرناک‌تر از بخل است.

■ در حدیث دیگری می‌خوانیم: «لا يجتمع الشحّ و الايمان في قلب رجل مسلم»^(۲)، بخل و ایمان در یک دل جا نمی‌گیرد.

■ نجات از بخل، با کمک و امداد الهی ممکن است. کلمه «یوق» مجھول آمده، زیرا بازدارنده خداوند است.

■ بسیاری از کمالات، مربوط به نجات از بخل است. جمله «یوق شح نفسه» به عنوان کلید، در آخر آیه آمده است.

■ در ستایش از گروهی، نباید از گروه دیگر غافل شد تا ایجاد حساسیت شود. در آیه قبل از مهاجرین ستایش شد و این آیه از انصار ستایش می‌کند.

■ مهم‌تر از مهمان‌دوستی، مهاجر دوستی است، زیرا مهمان چند روزی بیشتر نیست، ولی مهاجر مدت‌ها.

■ در تحلیل، سلسله مراتب و سوابق حفظ شود. اول مهاجران، بعد انصار و در آیه بعد از تابعین ستایش شده است.

■ اشار، یک کمال است اما نباید موجب خروج از حد اعتدال شود، چنانکه قرآن در آیه ۶۷

۱. مفردات راغب.

۲. تفسیر مجتمع البیان.

سوره فرقان، در وصف عباد الرّحمن می‌فرماید: «وَ الَّذِينَ إِذَا انْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتَرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوْامًا»، آنان در اتفاق، نه زیاده روی می‌کنند و نه کوتاهی، بلکه راهی میانه را در پیش می‌گیرند.

این موضوع، در روایتی از امام صادق علیه السلام نیز مورد تأکید قرار گرفته است.^(۱)

پیام‌ها:

- ۱- بستر سازی برای ارائه خدمات به دیگران یک ارزش است. «تَبَوَّءُ الدَّارِ»
- ۲- هم ظاهر آراسته لازم است و هم باطن. «تَبَوَّءُ الدَّارِ وَ الْإِيمَانِ»
- ۳- محبت به اهل ایمان مرز و بوم ندارد. «يَحِبُّونَ مِنْ هَاجِرَ إِلَيْهِمْ»
- ۴- از ایثار و روحیات خوب دیگران نام ببرید. «يَحِبُّونَ... يُؤْثِرُونَ»
- ۵- دوستی پایدار آن است که به خاطر کمالات، افراد را دوست بداریم، نه به خاطر نام و قبیله و چشم داشت. «يَحِبُّونَ مِنْ هَاجِرَ»
- ۶- برای رشد نیکی‌ها از عواطف بهره بگیریم. «هَاجِرَ إِلَيْهِمْ» (به جای «هاجر الی الرسول»)
- ۷- تظاهر به کمال ارزش ندارد، کمال آن است که در عمق جان باشد. «لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً»
- ۸- خداوند از افرادی که حسد ندارند ستایش می‌کند. (معمولًاً حسادت‌ها به هنگام تقسیم مال جلوه می‌کند. با اینکه پیامبر، فیئ را تنها به مهاجران داد ولی انصار چشم داشتی نداشتند). «لَا يَجِدُونَ... حَاجَةً مَا أُوتِوا»
- ۹- طبع بلند و دید وسیع مورد ستایش قرآن است. «لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً»
- ۱۰- اظهار دوستی کافی نیست، دوستی عملی لازم است. «يَحِبُّونَ... يُؤْثِرُونَ»
- ۱۱- بخشش از سر سیری کمال نیست، بخشش با وجود نیاز مهم است. «يُؤْثِرُونَ... وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَايَةً»

۱. تفسیر نورالثقلین.

۱۲- رستن از بخل، مایه رستگاری است. «مَنْ يُوقَ شَحّ نَفْسِهِ... هُمُ الْمُفْلِحُونَ»

۱۳- بخل با نفس عجین است. اگر کسی از بخل دور شود نه تنها از مال بلکه از جان نیز می‌تواند بگذرد. «يُوقَ شَحّ نَفْسِهِ»

۱۴- بخیل، رستگار نمی‌شود. «مَنْ يُوقَ شَحّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»

﴿۱۰﴾ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَغْفِرْ لَنَا وَلَا خَوَانِنَا
الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلَّا لِلَّذِينَ ءامَنُوا
رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ

و کسانی که بعد از مهاجرین و انصار آمدند، می‌گویند: پروردگارا ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما سبقت گرفته‌اند بیامرز و در دلهای ما کینه مؤمنان را قرار نده. پرورگارا همانا تو رئوف و مهربانی.

نکته‌ها:

■ در آیات قبل، از مهاجرین و انصار ستایش شد و در این آیه سخن از تابعین است که تمام مسلمانان پس از پیامبر را می‌تواند شامل شود.

■ در آیات ۸ تا ۱۰ به عوامل وحدت اشاره شده است:

محبت. «يَحِبُّونَ مِنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ»

ایثار. «وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ»

دعا. «أَغْفِرْ لَنَا وَلَا خَوَانِنَا لِلَّذِينَ ءامَنُوا

خدمت. «تَبَوَّءُونَ الدَّارَ»

دوری از حرص و حسد. «لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مَا أَوْتَوْا...»

دوری از بخل. «يُوقَ شَحّ نَفْسِهِ»

اخوت. «أَغْفِرْ لَنَا وَلَا خَوَانِنَا

سعه صدر و نداشتمن کینه. «لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلَّا لِلَّذِينَ ءامَنُوا»

مغفرت و استغفار

پیش از دویست بار موضوع مغفرت و واژه‌های آن در قرآن مطرح شده است. هم خودمان باید استغفار کنیم و هم از اولیای خدا بخواهیم که برای ما استغفار کنند. «یا ابانا استغفر لنا»^(۱) البته استغفار برای مشرکان و منافقان اثربن دارد. «سواء علیهم استغفت لهم ام لم تستغفر»^(۲)، «ما كان للنبي و الذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين»^(۳) حتی فرشتگان برای مؤمنان استغفار می‌کنند. «و يستغفرون للذين آمنوا»^(۴) اما عوامل مغفرت الهی عبارتند از:

- ۱- اطاعت از رهبر آسمانی: «فَاتَّبَعُونِي يَحِبِّكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»^(۵)
 - ۲- تقوا: «ان تتقوا الله... يغفر لكم»^(۶)
 - ۳- عفو از مردم: «و لِيَعْفُوا... إِلَّا تَحْبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ»^(۷)
 - ۴- کلام مستدل و محکم: «قُولُوا قُولًا سَدِيدًا... يغفر لكم»^(۸)
 - ۵- قرض الحسن: «ان تقرضوا الله... يغفر لكم»^(۹)
- ع- توبه: «وَمَن يَعْمَلْ سُوءًا وَيَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ يَجِدُ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا»^(۱۰)

پیام‌ها:

- ۱- مکتب کامل مکتبی است که برای پیروان آینده خود نیز طرح کمال و رشد داشته باشد. «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ»
- ۲- دعای خیر برای گذشتگان، وظیفه آیندگان است. «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ... الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ»
- ۳- برای جلوگیری از سوء تفاهم، ابتدا از لغزش‌های خود استغفار کنیم و سپس لغزش‌های دیگران. «أَغْفِرْ لَنَا وَلَا لِخَوَانِنَا»

- | | | |
|----------------|---------------------|---------------|
| .۱. یوسف، ۹۷ | .۲. مُنَافِقُونَ، ۶ | .۳. توبه، ۱۱۳ |
| .۴. غافر، ۷ | .۵. آل عمران، ۳۱ | .۶. انفال، ۲۹ |
| .۷. نور، ۲۲ | .۸. احزاب، ۷۰ - ۷۱ | .۹. تغابن، ۱۷ |
| .۱۰. نساء، ۱۱۰ | | |

۴- تمام مسلمانان با هم برادرند و برای یکدیگر دعا می‌کنند. «اغفر لنا و لاخواننا الّذين سبقونا بالآيمان»

۶- سابقه در ایمان، یک ارزش است. «سبقونا بالآيمان»

۷- مؤمن، مصونیت از گناه ندارد، ولی هرگاه گناهی مرتکب شد، بلا فاصله استغفار می‌کند. «اغفر لنا و لاخواننا»

۸- برادری واقعی، در پرتو ایمان است. «اخواننا الّذين سبقونا بالآيمان»

۹- در اخوت و برادری دینی، زمان و مکان و نژاد مطرح نیست. «اخواننا الّذين سبقونا بالآيمان»

۱۰- با دعای خیر، کینه‌ها را از دل دور کنیم. «ربّنا اغفر... لاخواننا... لا تجعل غلاً للذين آمنوا»

۱۱- مؤمن، بدخواه دیگران نیست. «لا تجعل في قلوبنا غلاً للذين آمنوا»

۱۲- خودسازی بدون استمداد از خداوند نمی‌شود. «ربّنا... لا تجعل في قلوبنا غلاً»

۱۳- در اصلاحات باید به سراغ ریشه‌ها رفت. ریشه بسیاری از گناهان، کینه و حسادت و دشمنی است که باید ریشه‌کن شود. «لا تجعل في قلوبنا غلاً»

۱۴- رأفت و رحمت خداوند پشتوانه اجابت دعاهاست. «اغفر... انّك رؤف رحيم»

﴿۱۱﴾ أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيْكُمْ أَحَدًا وَ إِنْ قُوْتُلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَأَنَّهُ يَشْهُدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

آیا به منافقان نظر نکردی که به برادران خود، کسانی از اهل کتاب که کفر و رزیدند، می‌گویند: اگر شما رانده شدید ما نیز با شما خارج خواهیم شد و درباره شما از هیچ کس پیروی نخواهیم کرد و اگر مورد هجوم و جنگ قرار گرفتید قطعاً ما شما را یاری خواهیم کرد و خداوند شاهد است که این منافقان دروغ گویند.

نکته‌ها:

■ بعد از ستایش از مهاجران و انصار و تابعین، این آیات، چهره منافقان و کفار را که در کنار هم و در برابر آنان ایستاده‌اند، ترسیم می‌کند. آری یکی به مغفرت و آمرزش دعوت می‌کند و یکی به لجاجت و مقاومت.

■ در تفاسیر می‌خوانیم: منافقان برای یهودیان پیمان شکنی که مورد قهر پیامبر اسلام قرار گرفته بودند پیام فرستادند که شما سنگر خود را رها نکنید که ما با شما هستیم.

■ با توجه به آیه «أَفَالْمُؤْمِنُونَ أَخْوَةٌ»^(۱) که برادری را تنها مخصوص اهل ایمان می‌داند، باید گفت: برادری منافق با کافر، برادری صوری و ظاهری است. «لَا خَوَانِيمُ الَّذِينَ كَفَرُوا...» در برادری حقیقی، ایشار است «وَ يُؤْثِرُونَ عَلَى أَنفُسِهِمْ» ولی در برادری ظاهری، حتی یاری نیست. «لَنْ تَنْصُرَنَّكُمْ وَ اللَّهُ يَشْهِدُ أَنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»

پیام‌ها:

۱- در صدر اسلام، منافقانی بودند که با کفار روابط مخفیانه و خائنانه داشتند و با وعده‌های خود مایه امید آنان بودند. «الَّمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا...»

۲- رهبر جامعه اسلامی، باید از روابط منافقان داخلی با دشمنان خارجی آگاه باشد. «الَّمْ تَرَ»

۳- منافق، برادر کافر است. «نَافَقُوا... لَا خَوَانِيمُ الَّذِينَ كَفَرُوا»

۴- همه‌ی اهل کتاب در برابر مسلمانان نایستاده‌اند، تنها گروهی در صدد توظیه و دشمنی هستند. «الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ»

۵- دروغگو برای اینکه دیگران را به باور بکشاند، سخن خود را قاطعانه مطرح می‌کند. «لَنْ تَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ... لَنْ تَنْصُرَنَّكُمْ»

۶- منافق، در مسائل سیاسی و اجتماعی، تابع و مطیع رهبری اسلامی نیست. «لَا نَطِيعُ فِيْكُمْ أَحَدًا أَبْدَأً»

۷- منافقان، حتی به دوستان خود نیز دروغ می‌گویند. «وَاللَّهِ يَشْهُدُ أَنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»

﴿۱۲﴾ لَئِنْ أَخْرَجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوْتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوْلُنَ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ

همانا اگر کفار اخراج شوند، منافقان با آنان خارج نخواهند شد و اگر مورد تهاجم و جنگ قرار گیرند، منافقان آنان را یاری نخواهند کرد و اگر به یاری آنان برخیزند، (هنگام خطر) به آنان پشت خواهند کرد. سپس (هیچ یک از کفار و منافقان) یاری نمی‌شوند.

پیام‌ها:

- ۱- خبر از شکست کفار و پای بند نبودن منافقان به تعهدات خود، سبب تقویت روحیه مسلمانان است. «لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ... لَا يَنْصُرُونَهُمْ»
- ۲- از تبلیغات پر طمطراقِ منافقان نهرا سید که آنان، مرد عمل نیستند و خیلی زود میدان را خالی می‌کنند. «لَا يَخْرُجُونَ... لَا يَنْصُرُونَ... لَيُوْلُنَ الْأَدْبَارَ»
- ۳- زشتی نفاق به قدری است که خداوند به کفار، نسبت به ناجوانمردی منافقان هشدار می‌دهد. «لَا يَخْرُجُونَ... لَا يَنْصُرُونَ»
- ۴- عاقبت نفاق، خواری و تنهایی است. «لَا يَنْصُرُونَ»

﴿۱۳﴾ لَأَنَّتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنْ أَنَّهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ

قطعان ترس و وحشتی که از شما در دل منافقان است، سخت‌تر از خوفی است که آنان از خدادارند و این به خاطر آن است که آنان فهم و معرفتی ندارند.

نکته‌ها:

- «رهبة» به معنای ترس و وحشت عمیق است که آثار آن در عمل ظاهر می‌شود.
- این آیه به منزله دلیل آیه قبل است که منافقان، حاضر به جنگ نیستند و اگر به آیند، فرار می‌کنند، زیرا آنان ایمان ندارند و قدرت الهی را نمی‌شناسند ولی برق شمشیر را

می بینند و از شما بیش از خدا می ترسند.

پیام‌ها:

- ۱- مؤمن دارای ابهت و هیبت است. «لَأَنْتَمْ أَشَدُ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ»
- ۲- ترس از مردم، به جای ترس از خدا، نشانه روشن نفاق است. «لَأَنْتَمْ أَشَدُ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِّنَ اللَّهِ»
- ۳- منافقان نمی‌دانند که رمز عزّت و قدرت مسلمین، اراده و لطف خداوند است.
«لَا يَقْهِنُونَ»
- ۴- هراس از مردم و نترسیدن از خداوند، به خاطر سطحی نگری و سبک‌سری است. «لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً... لَا يَقْهِنُونَ»

﴿۱۴﴾ لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً إِلَّا فِي قُرَىٰ مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ
بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسِبُهُمْ جَمِيعاً وَقُلُوبُهُمْ شَنَّىٰ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ
قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ

منافقان (به قدری ترسو هستند که) به طور جمعی با شما نمی‌جنگند جز در مناطق حفاظت شده یا از پشت دیوارها، درگیری آنان میان خودشان سخت است، تو آنان را متّحد می‌پنداری در حالی که دل‌ها یشان پراکنده است. این به خاطر آن است که آنان گروهی هستند که نمی‌اندیشند.

نکته‌ها:

- «قری» جمع «قریة» به محل اجتماع مردم گفته می‌شود، شهر باشد یا روستا. «محصنة» از «حصن» به معنای قلعه است. «قریٰ مُحَصَّنَةٍ» یعنی مناطقی که از طریق دیوار یا خندق و یا برج حفاظت می‌شود.
- ارزش و نقش و برکات وحدت و اتحاد، با کمی اندیشه و تعقل بر همه روشن می‌شود، لذا پایان آیه فرمود: «قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» ولی بی بردن به اینکه تمام قدرت از آن خدادست و ما

نباید از انسان‌ها بیش از خدا بترسیم، به یک معرفت و توحید ناب و عمیق نیاز دارد و لذا آیه قبل با «قوم لا یفهون» پایان یافت.

پیام‌ها:

۱- ارزیابی روحیات دشمن و هم پیمانان آنان و شیوه جنگی دشمن لازم است.

«لا یقاتلونکم جمیعاً الا... تحسبهم جمیعاً و...»

۲- مراقب باشید که منافقان، مناطقی محفوظ و مصون از دسترس شما برای خود درست نکنند که در این صورت، خطر آنان جدی می‌شود. «لا یقاتلونکم... الا فی قری محسنة»

۳- اتحادهای صوری که بدون گرایش باطنی باشد ارزشی ندارد. «تحسبهم جمیعاً و قلوبهم شتی»

۴- امکانات و تجهیزات مادی و فیزیکی، رمز داشتن امنیت نیست. در میان کفار با آن همه تجهیزات مسائلی وجود دارد. «قری محسنة... بأسهم بینهم شدید»

۵- تحقیر و تضعیف دشمن لازم است. «قوم لا یفهون... قوم لا یعقلون»

۶- اختلافات در جنگ، نشانه بی‌عقلی است. «لا یقاتلونکم جمیعاً... قلوبهم شتی... لا یعقلون»

﴿۱۵﴾ كَمَثِلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَّأَمْرِ هُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

(متّل یهود بنی نضیر) متّل کسانی است که چندی قبل از آنان بودند (و با وعده‌های منافقان اغفال شدند) وتلخی و ناکامی انحراف خود را چشیدند و برایشان عذاب دردناکی است.

نکته‌ها:

■ «وبال» به معنی عواقب سوء یک امر است.

■ مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود ولی یهودیان بنی‌نضیر، فریب وعده‌های منافقان را خوردند و فکر نکردند که این منافقان، چندی قبل همین وعده‌ها را به یهودیان

بنی قینقاع دادند و وفا نکردند.

پیام‌ها:

- ۱- در شناخت افراد و گروه‌ها، به سابقه آنها مراجعه کنید. «كَمِثْلُ الَّذِينَ مَنْ قَبْلَهُمْ»
- ۲- رهبر جامعه، باید از تاریخ اقوام و گروه‌ها آگاه باشد. «كَمِثْلُ الَّذِينَ مَنْ قَبْلَهُمْ»
- ۳- در تبلیغ و تربیت، از نمونه‌هایی استفاده کنید که آشنایی مردم با آن آسان‌تر باشد. «فَرِيبًا»
- ۴- تلخی‌های مادی، پرتوی از کیفر کفار است. «ذَاقُوا وِيَالَ امْرِهِمْ»
- ۵- تاریخ دارای قانون و سنت‌های ثابت است. کفار اگر راهی را رفتند، مزه تلخ آن را چشیدند، شما هم اگر آن را بروید، خواهید چشید. «ذَاقُوا وِيَالَ امْرِهِمْ»
- ۶- تلخی‌ها و شیرینی‌ها، نتیجه عملکرد خود ماست. «وِيَالَ امْرِهِمْ»
- ۷- همکاری با منافقان، هم در دنیا عذاب دارد و هم در آخرت. «ذَاقُوا وِيَالَ امْرِهِمْ و لَمْ عَذَابُ الْيَمِّ»

﴿۱۶﴾ كَمِثْلُ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِإِنْسَانٍ أَكُفْرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِئٌ مِّنْكَ إِنِّي أَخَافُ أَنَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

(فریب اهل کتاب از منافقان،) مثل (اغفال) شیطان است آن گاه که به انسان گفت: کافر شو، پس چون کفر ورزید، گفت: من از تو تبری می‌جویم، من از خداوندی که پروردگار جهانیان است می‌ترسم.

﴿۱۷﴾ فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي الْنَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَرَأُوا الظَّالِمِينَ

پس سرانجام آن دو، (شیطان و کافر) آن است که جاودانه در آتشند و این کیفر ستمگران است.

نکته‌ها:

■ این آیه در ادامه آیه قبل، منافقان را به شیطان تشبیه کرده است که همواره به مردم و عده می‌دهد ولی وعده‌هایش جز فریب نیست. چه بسیارند افراد و حکومت‌های شیطان صفت که وعده‌هایی به وابستگان خود می‌دهند، ولی روز خطر آنان را به حال خود رها می‌کنند.

■ ابن عباس در ذیل این آیات، این ماجرا را نقل می‌کند:

در بنی اسرائیل، عابدی بود به نام برصیصا که سال‌ها عبادت می‌کرد و مشهور شد و مردم مريض‌های خود را نزد او می‌آوردند. تا اين که روزی زنی از اشراف را نزد او آوردن، شیطان او را وسوسه کرد و او به آن زن تجاوز کرد. سپس او را کشت و در بیابان دفن کرد. برادران زن فهمیدند و مسئله شایع شد و عابد از موقعیت خود سرنگون گشت. حاکم وقت او را احضار و او به گناه خود اقرار کرد و حکم صادر شد که به دار آویخته شود. در این هنگام شیطان نزد او مجسم شد که وسوسه من تو را به این روز انداخت، اگر به من سجده کنی تو را آزاد می‌سازم. گفت: توان سجده ندارم، گفت: با ابرو به من سجده کن، او با اشاره سجده کرد ولی به هر حال کشته شد.^(۱)

■ شیطان، هر کس را به نحوی گمراه و از راه به دور می‌کند:

عبد بنی اسرائیل از راه عبادتش به گناه گرفتار می‌شود.

قارون به علم و مدیریتش مغروم می‌شود. «علی علم عندي»^(۲)

بلغم باعورا با داشتن اسم اعظم به سراغ هوس‌های خود می‌رود. «آتیناه آیاتنا فانسلخ منها»^(۳)

سامری به علم و هنر خود مغروم می‌شود. «بصرت بما لم يبصروا»^(۴)

یکی به مال و ثروتش مغروم می‌شود. «فلي اتاهم من فضله بخلوا به»^(۵)

دیگری به فرزندان پسر. «و بنين شهدوا»^(۶)

۱. تفاسیر مجمع‌البيان، قرطبي و روح‌البيان.

۲. قصص، ۷۸. ۳. اعراف، ۱۵۷.

۴. طه، ۹۶. ۵. توبه، ۷۶.

۶. مددث، ۱۳.

دیگری به حکومت. «أَلِيْس لِي مُلْك مَصْر»^(١)

و دیگری به برج و بارو. «جَابُوا الصَّخْرَ بِالوَادِ»^(٢)، «تَنْحَتُونَ مِنَ الْجَبَلِ بَيْوتًا»^(٣)

شباہت‌های منافقان با شیطان

هر دو دشمند: «إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌ مُبِينٌ»^(٤)، «هُمُ الْعُدُوُّ»^(٥)

هر دو مردم را به فحشا و منکر می‌خوانند: «يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ»^(٦)، «يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ»^(٧)

از هر دو باید دور شد: «وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتَ الشَّيْطَانِ»^(٨)، «فَاحذِرُوهُمْ»^(٩)

هر دو چند چهره‌اند: «كَمْثُلُ الشَّيْطَانِ اذْ قَالَ لِلْأَنْسَانَ أَكْفُرْ... قَالَ إِنِّي بَرِيْ مِنْكَ»، «وَ إِذْ لَقُوا

الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلُوا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مُعَكُّمْ»^(١٠)

هر دو با شعار خیرخواهی، اغفال می‌کنند: «هَلْ أَدْلَكَ عَنِ شَجَرَةِ الْخَلْدِ»^(١١)، «قَالُوا أَمَّا نَحْنُ

مُصْلِحُونَ»^(١٢)

جایگاه هر دو دوزخ است: «إِنَّهُمَا فِي النَّارِ»^(١٣)، «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدُّرُكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ»^(١٤)

پیام‌ها:

۱- برای اثبات مطلب یا نفوذ بیشتر در مخاطب، می‌توان از چند نمونه و تجربه استفاده کرد. «كَمْثُلُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ... كَمْثُلُ الشَّيْطَانِ»

۲- وسوسه‌ها و تحریکات منافقان، نمونه‌ای از وسوسه‌های شیطان است. «كَمْثُلُ الَّذِينَ... كَمْثُلُ الشَّيْطَانِ»

۳- شیطان، فقط دعوت به انحراف می‌کند، این انسان است که با اختیار خود، انحراف را می‌پذیرد. «أَكْفُرْ... فَلِمَا كَفَرَ»

- | | | |
|---------------|---------------|--------------|
| ٣. شعراء، ١٤٩ | ٢. فجر، ٩ | ١. زخرف، ٥١ |
| ٦. بقره، ٢٦٨ | ٥. منافقون، ٤ | ٤. يس، ٦٠ |
| ٩. منافقون، ٤ | ٨. بقره، ٢٠٨ | ٧. توبه، ٦٧ |
| ١٢. بقره، ١١ | ١١. طه، ١٢٠ | ١٠. بقره، ١٤ |
| ١٤. نساء، ١٤٥ | ١٤. حشر، ١٧ | ١٣. حشر، ١٧ |

۴- شیطان، رفیق نیمه راه است. «اکفر فلما کفر قال اف بریء»

۵- کار انسان به جایی می‌رسد که شیطان هم از او برائت می‌جوید. «اف بریء منک»

۶- شیطان و منافقان، خوف از خدا را توجیهی برای خلف و عده خود قرار می‌دهند. «اف اخاف الله»

﴿۱۸﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءامَنُواْ أَتَقْوَوْ أَللَّهَ وَلَنَتَنْظُرْ نَفْسُ مَا قَدَّمْتِ لِعَدِ وَ

أَتَقْوَوْ أَللَّهَ إِنَّ اللَّهَ حَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خداوند پروا کنید و هر کس به آن چه برای فردای (قیامت) خود فرستاده است بنگرد. باز هم از خدا پروا کنید که خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاهی عمیق دارد.

نکته‌ها:

❑ فرمان تقوا در این آیه تکرار و تأکید شده است که می‌تواند معانی متعددی داشته باشد، از جمله:

تقوای اول مربوط به اصل کار و تقوای دوم مربوط به کیفیت آن باشد.

تقوای اول مربوط به انجام کار خیر و تقوای دوم مربوط به ترک محramات باشد و شاید

تقوای اول مربوط به توبه از گذشته و تقوای دوم مربوط به ذخیره آینده باشد.

❑ در روایات می‌خوانیم: با نیمی از یک دانه خرما، یا اگر ندارید با سخنان خوب، دل‌هایی را شاد کنید تا در قیامت که خداوند می‌پرسد: من به تو چشم و گوش و... دادم چه ذخیره‌ای فرستادی، شرمنده نباشیم. زیرا در آن روز بعضی به هر سو می‌نگرند، ولی ذخیره‌ای که وسیله نجات‌شان باشد از پیش نفرستاده‌اند.^(۱)

۱. تفسیر نورالثقلین.

پیام‌ها:

۱- ایمان، زمینه تقوا و شرط ثمر بخشی ایمان، داشتن تقوا است. «یا ایها الّذین آمنوا اتقوا»

۲- به امید کار خیر وارثان نباشیم، هر کس به فکر قیامت خود باشد. «نفس»

۳- در آنچه به عنوان عمل صالح ذخیره می‌کنیم، دقّت کنیم. «ولتنتظر نفس ما قدّمت لغد»

۴- محاسبه نفس لازم است. «ولتنتظر نفس» (اگر امروز دقّت نکنیم، دقّت فردا سبب شرمندگی خواهد بود. «یوم ينظر المرء ما قدّمت يده و يقول الكافر يا ليتنى كنت ترابا»^(۱))

۵- قیامت، نزدیک است. «لغد» (چنانکه در جای دیگر نیز می‌فرماید: «انهم برونه بعيدا و نراه قریبا»^(۲))

۶- آینده‌نگری و عاقبت‌اندیشی، لازمه‌ی ایمان است. «ما قدّمت لغد»

۷- تقوا زمینه محاسبه نفس و محاسبه نفس، سبب رشد و تقویت تقوا است. («ولتنتظر نفس» میان دو «اتّقوا الله» قرار گرفته است.

۸- هیچ کس در هیچ مرحله‌ای خود را ایمن نداند. «یا ایها الّذین آمنوا اتقوا الله... و اتقوا الله»

۹- ایمان به خبیر بودن خداوند، وسیله تقوا است. «واتقوا الله... ان الله خبیر»

﴿۱۹﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسْوَأَ اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، پس خدا نیز آنان را به خود فراموشی گرفتار کرد. آنان همان فاسقانند.

﴿۲۰﴾ لَا يَسْتَوِيَ أَصْحَابُ الْنَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ

اهل آتش و اهل بهشت یکسان نیستند، اهل بهشت همان رستگاراند.

نکته‌ها:

□ مصدق روشن کسانی که خداوند را فراموش کردند، منافقانند. در آیه ۶۷ سوره توبه درباره منافقان می‌خوانیم: «نسوا اللہ فسیهم» البتّه خداوند فراموشکار نیست، بلکه لطف خود را از آنان باز می‌دارد. «و ما کان ریک نسیئاً»^(۱)

□ غفلت و فراموشی، خطرناک‌ترین آفت انسان است. قرآن می‌فرماید: گروهی از مردم، از چهار پایان بدترند، زیرا غافلند، «اوئلک کالاعnam بل هم اضل اوئلک هم الغافلون»^(۲) بنابراین غفلت از خدا «نسوا اللہ»^(۳)، غفلت از قیامت «نسوا یوم الحساب»^(۴) و غفلت از آیات الهی «اتک آیاتنا فنسیتها»^(۵) باعث سقوط انسان به مرحله‌ای پستتر از حیوانیت می‌شود.

□ کسی که خدا را فراموش می‌کند، قهرآ انسان بی‌راهه، بی‌رهبر، بی‌هدف و بی‌قانون، عرق در شهوت می‌شود و تمام هدف‌ها و عملکردش سلیقه‌ای و مطابق تمایلات و هوس‌های خودش می‌شود و این بزرگ‌ترین خطر برای انسان است.

کسی که لطف او را فراموش کند، مأیوس شده و به بن بست می‌رسد.

کسی که عفو او را فراموش کند، خود را قابل اصلاح نمی‌بیند و دست به هر کاری می‌زند.

کسی که رهبران الهی را فراموش کند، دنبال هر طاغوتی می‌رود و فاسد می‌شود.

کسی که قانون او را فراموش کند، هر روز به سراغ صدایی می‌رود و سر در گم می‌شود.

کسی که راه او را فراموش کند، در میان صدها راه دیگر گیج شده و به بی‌راهه می‌رود.

کسی که اولیای او را فراموش کند، دوستان ناباب او را به بازی می‌گیرند.

۱. مریم، ۶۴.
۲. اعراف، ۱۷۹.
۳. توبه، ۶۷.

۴. ص، ۲۶.
۵. طه، ۱۲۶.

کسی که نعمت‌های خدا را فراموش کند، متملق دیگران می‌شود.

- ▣ کسی که خدا را فراموش کند، قهرآ اهداف حکیمانه‌ی او در مورد آفرینش انسان را فراموش خواهد کرد و هرکه هدف خلقتش را فراموش کند، عمر، سرمایه و استعدادش را هدر می‌دهد.
- ▣ انسان فطرتاً خداشناس است و فراموشی، عارض بر او می‌شود. کلمه «نسیان» در موردی است که قبلًاً علم و توجه باشد.

پیام‌ها:

۱- مؤمنان، در معرض غفلت از یاد خدا هستند و نیاز به هشدار دارند. «یا ایها الّذین آمنوا اتقوا اللّه... و لا تكونوا كاّلذین نسوا اللّه»

۲- گام اول، از خود انسان است، خود فراموشی کیفر الهی است. «نسوا اللّه فانساهم»

۳- کیفر الهی متناسب با عمل است. «نسوا اللّه فانساهم انفسهم»

۴- گناه، ثمره غفلت از یاد خداست. «نسوا اللّه فانساهم انفسهم اوئلک هم الفاسقون»

﴿۲۱﴾ لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْءَانَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَائِعاً مُتَصَدِّعَاً مِنْ خَشْيَةِ اللّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

اگر این قرآن را بر کوهی نازل کرده بودیم، بی شک آن کوه را از خشیت خداوند، خاشع و فرو پاشیده می‌دیدی. ما این مثال‌ها را برای مردم می‌زنیم، شاید بیان‌دیشند.

پیام‌ها:

۱- یکی از شیوه‌های تربیت، توبیخ غیر مستقیم است. «لو انزلنا هذا القرآن... تلك الامثال نضر بها...»

۲- قرآن، کتاب الهی کمبودی ندارد، مردم قابلیت لازم را ندارند. «لو انزلنا هذا...»

۳- استفاده از تمثیل در بیان حقایق معنوی، شیوه‌ای قرآنی است. «لو انزلنا هذا

القرآن على جبل...»

۴- چگونه است که کوه با آن صلابت، در برابر عظمت قرآن خاشع است، اما قلب برخی انسان‌ها، از سنگ سخت‌تر؟ «لو انزلنا هذا القرآن على جبل لرأيته خاشعاً...»

۵- هستی، شعور دارد. اگر قرآن بر کوه نازل می‌شد، خشوع و خشیت از آن ظاهر می‌گشت. «لرأيته خاشعاً متصدعاً من خشية الله»

۶- خشوع و خشیت، ثمره‌ی تفکر در آیات الهی است. «خاشعاً متصدعاً... لعلهم يتفكرون»

۷- امثال و تمثیلات قرآنی، نیاز به تدبیر و تفکر دارد و گرنه به درستی درک نمی‌شود. «تلك الامثال نضر بها للناس لعلهم يتفكرون»

﴿۲۲﴾ هُوَ اللَّهُ أَلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةُ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

او خدایی است که معبدی جز او نیست، به غیب و شهود آگاه است. او

مهربان و بخشند است.

نکته‌ها:

■ در روایات، برای تلاوت آیات آخر سوره حشر، سفارش بسیار شده و برکات گوناگونی برای آن بیان گردیده، که از جمله آن، بخشیده شدن گناهان و رسیدن به مرز مقام شهید است.

■ احتمال می‌رود که انسان در میان اسمایی که در این آیات آمده است، به اسم اعظم دست پیدا کند، زیرا در این آیات، حدود پانزده و یا با عنایتی، هجدۀ صفت از صفات الهی آمده است که هر کدام نشانگر کمالات بی‌انتهای اوست.

■ معبد واقعی، وجودی است که علم و رحمت و قداست و عزّت و قدرت و عظمت و احاطه کامل را داشته باشد و چون این صفات مخصوص خداوند است، پس معبدی جز او نیست.

■ در قرآن هر کجا غیب و شهود کنار هم آمده، ابتدا غیب آمده و سپس شهود و این اشاره است یا به اهمیت آن یا به کثرت موارد آن.

▣ امام صادق علیه السلام فرمود: «الغیب مَا لَمْ يَكُنْ و الشَّهادَةِ مَا قَدْ كَانَ»^(۱) غیب آن است که واقع نشده و شهود آن است که وجود یافته است.

پیام‌ها:

- ۱- یکتایی و یگانگی، اولین و مهم‌ترین اصل در صفات الهی است. «هُوَ اللَّهُ الَّذِي
اَلَا اللَّهُ الْاَلٰهُ»
- ۲- او که همه به دنبال اویند، خداست. «هُوَ اللَّهُ»
- ۳- علم خداوند به غیب و شهود یکسان است. «عَالَمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ»
- ۴- با اینکه خداوند همه چیز را می‌داند «عَالَمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ» ولی با رحمت با بندگان برخورد می‌کند. اگر علم او بیم‌آور است، رحمت او امیدبخش است و در تربیت، انسان باید بین بیم و امید باشد. «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»
- ۵- هر موجودی جز خدای یکتا، فاقد علم و رحمت گستردہ است. «هُوَ... عَالَمُ
الْغَيْبِ... هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»

﴿۲۳﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ
الْمُهَمِّنُ الْعَزِيزُ الْجَبَارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ

اوست خدای یکتا که معبدی جز او نیست فرمانرو، منزه از هر عیب،
سلامت‌بخش، ایمنی بخش، مسلط بر همه چیز، قدرتمند شکست‌ناپذیر، صاحب
جبوت و کبریایی. از هر چه برای او شریک قرار می‌دهند منزه است.

نکته‌ها:

- ▣ «ملک» به معنای مالک امور مردم و اختیاردار حکومت آنان است. «قدوس» به معنای پاک و منزه از هر عیب و نقص، «مهیمن» به معنای سلطه و سیطره و مراقبت است. «جبار» به دو معنای قادر بر جبر و جبران کننده آمده است.

۱. تفسیر راهنمای؛ معانی الاخبار، ص ۱۴۶.

- «سلام» یعنی کسی که با سلام و عافیت برخورد می‌کند، نه با جنگ و سریز و شر و ضرر.
- «مؤمن» نیز یعنی کسی که به تو امانت می‌دهد و تو را در امان خود حفظ می‌کند.^(۱)
- حاکمان بشری سرتا پا عجز و نیاز و محدودیت و نقص هستند و مردم از آنان در امان نیستند. اما خداوند متعال، فرمانروایی است که هم قداست دارد و از هر عیب و نقصی به دور است، هم اینمی بخش است، هم بر همه چیز سیطره و نفوذ دارد، دارای قدرتی نفوذناپذیر است، جبران کننده است و عظمت و کبریابی دارد.

پیام‌ها:

- ۱- یکتا معبد هستی، کسی است که فرمانروایی مطلق دارد. «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْكَلِمُ»
- ۲- فرمانروایی خداوند، از هر گونه ظلم و کاستی به دور است و مملو از قداست می‌باشد. «الْقَدُّوسُ السَّلَامُ»
- ۳- خداوند هیچ گونه ضرری به خلق خود نمی‌زند. «السلام»
- ۴- خداوند، احاطه کامل بر هستی دارد. «الْمَهِيمُنُ»
- ۵- پندارهای مشرکان درباره خداوند، نادرست است. «سَبَّحَ اللَّهُ عَمَّا يَشْرُكُونَ»

﴿۲۴﴾ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسَنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ
مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

اوست خداوند آفریننده، پدیدآورنده و صورت بخش، بهترین نام‌ها و صفات برای اوست. آنچه در آسمان‌ها و زمین است، تسبیح‌گوی اویند و اوست توانای بی‌همتا و دانای با حکمت.

نکته‌ها:

- «بارئ» به معنای پدیدآورنده‌ای است که پدیده‌هایش از یکدیگر متمایز و متفاوت باشند.
- این تنها سوره‌ای است که آغاز و پایانش با تسبیح الهی است. «سَبَّحَ اللَّهُ... يُسَبِّحُ لَهُ...» آیه

۱. تفسیر المیزان.

اول آن سخن از عزّت و حکمت است و آیه آخر آن با عزیز حکیم پایان یافت.

پیام‌ها:

- ۱- خداوند، آفریننده‌ای است که در آفرینش مخلوقاتش، از کسی یا جایی الگوبرداری نکرده است، بلکه خود، صورت بخش پدیده‌هاست. «الخالق الباریء المصوّر»
- ۲- کسی که تمام کمالات را داراست، سزاوار تسبیح همه هستی است. «لَهُ الْإِسْمَاءُ الْحَسَنَى يُسَبِّحُ لَهُ...»
- ۳- تسبیح موجودات، نشانه نوعی علم و شعور در هستی است. «يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»
- ۴- تسبیح موجودات، تذکری به انسان‌هایی است که اهل تسبیح نیستند. «يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»
- ۵- قدرت خداوند همراه با حکمت است نه ستم و تجاوز. «هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»
- «وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»